

# خیانت به طهران (۲)

مروایت بر روایت تاریخی ایران و انگلستان  
دکتر سید جلال الدین مدنی

انگلیس جلب نماید.<sup>۲</sup> علاوه بر ملکم که در بهار ۱۸۰۸ م. عازم خلیج فارس شد، دولت بریتانیا یک مامور سیاسی مخصوص به عنوان سرهار فورდ جونز را نیز روانه دربار قاجار نمود که ایندا در بینی بیاده شد. سر جان ملکم در دهم مارس ۱۸۰۸ وارد بوشهر شد و به نتیجه کار خود بسیار خوبشین بود؛ چنان‌که در گزارش خود برای دولت متوجه آشکارا این احسان خود را بیان می‌کند.<sup>۳</sup> اما ملکم فراموش کرده بود که شاه ایران به خاطر نقض عهد انگلیسیها که علی‌رغم وجود عهدنامه دفاعی میان دو کشور، از ایران در مقابل روسها حمایت نکرده بودند. از آن‌گلیس مایوس و نسبت به آن بدبین است ولذا در نامه خود به شاه به راحتی از او می‌خواست که عذر فرانسویها را بخواهد و از نو با دولت انگلیس عقد دوستی و اتحاد بینند. ملکم به صرف پشتونه هدایا و وعده‌های مالی امیدوار بود که نظر موافق دربار ایران را جلب کند. اما کاپیتان پاسلی که از سوی او روانه دریار ایران شده بود، حتی نتوانست خود را به دربار پرساند و در شیراز متوقف شد. چون ماموران شیزار از سوی مرکز دستور داشتند که فرستاده انگلیس را مانجا سرگرم کنند، سرانجام مخالفت دولت ایران با ورود سر جان ملکم به کشور و نیز ممانعت از رسیدن فرستاده‌یی به تهران، ملکم را مایوس ساخت و لذا تنها کاری که او کرد، این بود که کاپیتان پاسلی را در بوشهر باقی گذاشت و خود عازم هند شد؛ در حالی که علی‌رغم عدم موقیت خود معادل ۱۳۳ هزار لیره در راه این مأموریت خرج کرده بود. لرد مینتو، فرمانروای هند، پس از آگاهی از شکست ملکم، این بار نوبت را به سرهار فورد جونز داد. ملکم با این تضمیم او مخالف بود و می‌گفت که باید با ایران به زبان اسلحة حرف زد. او می‌گفت که باید بریتانیا سواحل خلیج فارس را تصرف کند تا دولت ایران مجبور شود که در مقابل آنان تمکین کند. گرچه لرد مینتو با این نظر ملکم موافق بود<sup>۴</sup> ولی جونز تا آن موقع به سوی ایران حرکت کرده و در چهاردهم اکتبر به بوشهر رسیده بود. با تمام شکفتی، سرهار فورد جونز، برخلاف ملکم، تا خود دربار ایران پیش رفت و طی تشریفات خاصی با شاه ملاقات کرد و چنان‌که موریر در سفرنامه خود می‌نویسد، وی در مأموریت خود کاملاً موفق عمل کرد و سرانجام توانست معاهده‌ای را میان انگلیس و ایران به امضاء رساند که به تبع آن، فرانسویها از ایران خارج شدند.

اما سیاست دوگانه لندن و فرمانروای انگلیسی هند شکفت آور بود؛ بدین معنا که علی‌رغم آن‌همه اهمیت و

و ساده‌لوح بودند که «هیچ مخفی کاری در امور جنگی خود نداشتند»!<sup>۵</sup>

بگذریم، مقاله حاضر را که بخش اول آن را در شماره قبل ملاحظه فرمودید مورد دقت قرار دهید تا بخشی از علل دل‌گیری و دلخونی ایرانیان از انگلیس و انگلیسیان معلوم شود.

چنان‌که در اولین مرحله از روابط ایران و انگلیس مشاهده شد، فرانسه - و لو به خاطر اهداف خاص خود مبنی بر دستیابی به هندوستان - بزرگ‌ترین راه ایران اعزام داشته بود تا تعليمات نظامی جدید را در ایران معمول دارد و اسلحه و مهمات لازم را در اختیار کشور ما قرار دهد اما دولت وقت بریتانیا با هدف برهم زدن این معادله نمایندگانی را به دربار قاجار مامور کرد و آنان نیز با تلاش خود، به روابط نزدیک ایران و فرانسه به نفع انگلیس پایان دادند. به جرات می‌توان گفت اگر چنین نمی‌شد، تاریخ اروپا اکنون به گونه‌ای دیگر شکل گرفته بود؛ چراکه برهم خوردن روابط میان ایران و فرانسه و به جای آن گشوده شدن باب دوستی میان بریتانیا و شاه ایران، برای انگلیس از اهمیت بسیار حیاتی برخوردار بود. اکساندر پوشدت با یکدیگر در گیر جنگ بودند. ناگهان جنگ را متوقف و معاهده صلح معروف به «تیلیست» (به معنی صلح دوستی) را مضاء کردند و حتی ناپلئون بین روسیه و امپراتوری عثمانی هم واسطه صلح شد و بدین سان بزرگ‌ترین خطر برای دولت انگلیس پیش آمد که اگر اندکی غفلت می‌کرد، اوضاع طور دیگری رقم می‌خورد؛ چراکه دو امپراتوری روسیه و فرانسه تصمیم گرفته بودند با تلفیق ارتش‌هایشان در ایران و نیز همراه کردن قشون ایران با خود، به هند حمله کنند. لوسین بناپارت، برادر ناپلئون، به عنوان نماینده مقیم در دربار تهران معین شده بود و قرار بود که در بهار ۱۸۰۹ م. هندوستان را از چنگ انگلیسی خارج سازند. این وقایع دربار لندن و حکومت انگلیسی هندوستان را راز خواب غفلت بیدار کرد که مدتی بود تصور می‌کردند ایران از منطقه مبارزه اروپا بعدور می‌باشد. اما اینک می‌دید که فرانسه و روسیه با کمک گرفتن از ایران بزرگ‌ترین خطر را برای منافع آنان رقم زده‌اند و لذا با اتخاذ سریع یک رویکرد جدید در مقابل ایران سر جان ملکم را باریگر به همراه یک اعتبار مالی فوق العاده روانه دربار ایران کرد تا به هر طریق نظر دربار ایران و شخص فتحعلیشا را به سوی

◀ فرمانروای انگلیسی هند در عهد و روزگار فتحعلیشا که از جمله ضعیف‌ترین پادشاهان تاریخ ایران بود امپراتوری بزرگی در سرزمین پهناور و جواهرخیز هندوستان بربا کرده و به قدری احسان نخوت و قدرت داشت که گاهی بر اساس سیاست شخصی خود و نه لندن، امور را به پیش یا پس می‌راند. بالینکه سرهار فورد جونز توائسته بود نظر مساعد شاه و دربار ایران را برای عقد قرارداد با کشورش و اخراج فرانسویان جلب کند اما لرد مینتو فرمانروای هند و سر جان ملکم نماینده شکست‌خورده از دربار ایران جونز و اقدامات او را تحقیر می‌کردند. اما با این حال عهدنامه ایران و انگلیس تحت عنوان عهدنامه مفصل منعقد شد و دولتین ایران و انگلیس دوباره هم‌دیگر را در آغوش گرفتند. سرگور اوزلی و سر جان ملکم در ایران موقعیت ممتازی یافتند و به پیویشه ملکم دوست و مشاور شاه ایران در همه امور گردیدند.

در مقاله زیر مطالعه خواهید فرمود که چگونه سرگور اوزلی ایران را مجبور و مقتول به یذیرفتن عهدنامه گلستان نمود و برای راحت‌ساختن روسیه از شر عباس‌میرزا و سپاه ایران جهت همیاری با انگلیس در مقابل کردن با پیشوایهای ناپلئون چه مواجهه‌ها که به خرج ندادند. انگلیس که بر اساس عهدنامه مفصل متعهد شده بود ایران را در زمان حمله هریک از کشورهای اروپائی از جمله روسیه مورد مساعدت نظامی و مالی قرار دهد، نه تنها چنین نکرد بلکه به خاطر توافقی که با روسیه برای جنگ مشترک با فرانسه انجام داده بودند همه تلاش خود را به کار بست تا شریک اروپایی خود را راضی نگهدارد و او را با تلاقی ایران سرافراز بیرون آورد.

تجلیلی که دربار روسیه و به پیویشه شخص امپراتور بعد از انعقاد عهدنامه گلستان از سرگور اوزلی به عمل آورد همه چیز را روشن می‌ساخت؛ چنان‌که امپراتور روسیه خود نیز در خلوت به گور اوزلی گفته بود که خدمت او به روسیه در جریان تنظیم عهدنامه گلستان، خدمتی بزرگ و بلکه بهترین شکل خدمت بوده است. الغرض انگلیسی مکار و نمک‌نشناس ایران را به راحتی فروخت و در طول جنگ نیز برای خوش خدمتی به روسیه، اسرار نظامی سپاه عباس‌میرزا را به اشکال مختلف به وزیر مختار انگلیس در روسیه رساند تا مورد استفاده‌های دولتنه قرار گیرد. آن‌گاه با صدای بلند به ریش سپه‌سالار ایرانیان خندید که آن قدر ساده‌دل

پس از آن‌نماینده این تشریفات، موضوع قرارداد و عهدنامه بین دولتین مطرح شد و تملیم مدت زمستان سال ۱۲۲۷. ق را مشغول مباحثه و مذاکره درباره مواد و شرایط آن بودند تا این‌که بالآخره درخصوص تمام جزئیات آن موافقت حاصل گردید و عهدنامه «مفصل» در چهاردهم مارس ۱۸۱۲ م / ۱۲۲۷ ق پیش‌نهنم صفر ۱۲۲۷ ق مشتمل بر دوازده ماده امضاء گردید که در مقدمه آن، به سبک نگارش آن زمان، چنین آمده است: «الحمدللہ الباقي الکافی» تمامین به‌رسم عهدنامه مفصل درست و کلای حضرتبین علیتین به‌رسم عهدنامه مفصل بروطیق صدق خلوص پیوسته می‌گردد. چون قبل از آنکه عالیجاه زیده‌السفراء سرهارفورد جونز بارونت از جانب دولت انگلیس به جهت تمهید مقدمات یک‌جهتی دولتین وارد دربار شهرباری شده و عهدنامه مجلل فیما بین وکلای دولت ایران، اجل‌الکفات الفخام فخر الصدارت و الوزراء و الاحتشام میرزا شفیع خان صدراعظم و امیر‌الامراء الکرام المؤمن الحضرت العلیه العالیه امین‌الدوله البهیه حاج محمد‌حسین خان مستوفی‌المالک دیوان معظم، با مشارکیه که وکیل و سفیر دولت بیهیه انگلیس بود شروط چند که تبیین و تعیین آن به عهدنامه مفصل رجوع شد و مرقوم گردیده بود حال که عالیجاه رفیع‌جایگاه عزت و فخامت‌همراه شهامت و حظلت و درایت‌آگام دولتخواه بلاشتیه سرهار اوزلی بارونت، ایلچی بزرگ دولت مزبور، محض اتمام عهود و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب‌الترام درگاه خلائق‌پناه پادشاهی می‌باشد و از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل مهمات یک‌جهتی است و کلای این همایون حضرت قاهره به صلاح و صوابید مشارکیه شروع در تفسیر عهود کرده و تفصیل مقاصد از قراری است که در فصول لاحقه دوازده‌گانه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارت و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجاری‌نامه جداگانه مبین و مفصل خواهد گشت.

در فصل اول عهدنامه «مفصل» دولت ایران تعهد می‌کند که از تاریخ این عهدنامه هر عهد و شرطی را که با دول فرنگ بسته باطل نماید و به لشکریان و سایر طوایف فرنگستان اجازه ندهد از راه ایران به سوی هندوستان روانه شود و اگر طوایف مذکور بخواهند از راه داخل خاک ایران شود و اگر طوایف مذکور بخواهند از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره قصد هند نمایند، شاه ایران حتی‌المقصور پادشاه و والی‌ها و حکام و ایوان آن ممالک را وادر به ممانعت نماید، خواه از راه تهدید و تحویف و خواه با مساملت و مدارا در فصل دوم آمده است که اگر از سوی هر کدام از طوایف (کشورهای) فرنگ، مملکت ایران مورد تهاجم قرار گرفت و اولیای دولت ایران از انگلیس کمک خواستند، فرمانفرمای انگلیسی هند از جانب دولت انگلیس در حد امکان و قدرت، به قدر خواهش ایران عسکر و سپاه از هند روانه

برود که برای این کار میرزا‌الحسن خان شیرازی (برادرزاده میرزا ابراهیم شیرازی، صدراعظم محمدشاه) به همراه چند نفر دیگر معین شده و در معیت موریر عازم لندن گردید.<sup>۶</sup> سفیر ایران، نهاده در لندن توقف نمود و سپس به اتفاق سرهار اوزلی (Sir Gore Ouseley) که به عنوان جاشین سرهارفورد جونز معین شده بود به ایران مراجعت نمود. در بازگشت، باز هم موریر به همراه آنان به ایران مراجعت نمود. وی در کتاب خود شرح این مسافرت را تفصیل تمام ضبط کرده است.<sup>۷</sup> بازگشت سفیر ایران از لندن به تهران تقریباً یک‌سال به‌طول انجامید؛ بدین معنا که آنان در هیجدهم جولای ۱۸۱۰ م از لندن عزیمت نمودند و به مدت هفت‌ماه روی آب بودند تا این‌که کشته ایان به برزیل رسید سپس در دوازدهم ژانویه ۱۸۱۱ م وارد بمیثی شدند و بنا به گزارش موریر در آنجا مقداری مهمات قشونی برای ایران برداشتند و در آخر ژانویه از بمیثی به سوی بشهر حرکت کردند که در اول مارس به بوشهر رسیدند. اما مسافرت آنان از بوشهر تا تهران، به خاطر انجام تشریفات و نیز نزوم انجام تجسس‌های<sup>۸</sup> از سوی همراهان سفیر انگلستان تاهم نوامبر ۱۸۱۱ م به‌طول انجامید.<sup>۹</sup> سرهار اوزلی تشریفات خاصی را درخواست کرده بود و می‌خواست نامه شاه ایلگستان را شخصاً به شاه ایران تسلیم کند همچنین درخصوص این که این ملاقات چگونه انجام پذیرد و نیز صدراعظم ایران ابتدا به ملاقات سفیر برود با بر عکس، بحث‌هایی درگرفت.<sup>۱۰</sup> به‌حال،



حساسیتی که در خصوص نقش ایران برای سیاست آن دوره انگلیس ذکر شد، آنان باز هم کلرا به جای رساندند که حتی دستگاه سفارت انگلیس با مشکلات مالی مواجه شد. مقرر بود که فرمانروای انگلیس در هند هزینه‌های سفارت و حواله‌های سفیر را تامین کند و اعتبار لازم را در این خصوص تخصیص دهد. اما مکتوب مورخ بیست و سوم آوریل ۱۸۱۰ م فرمانروای کل هند به سرهارفورد جونز، او را متهم می‌کرد که علی‌رغم اعتقاد وی، که معتقد بوده ایران را باید با سیاست مبتنی بر روز و قوه نظامی با خود همراه کرد، روش مذاکره مصالحة‌آمیز را در پیش گرفته و لذا خواسته شده بود که سفیر دربار لندن (جونز) علی‌رغم تمام موقفيت‌هایی که برای انگلیس در ایران کسب کرده باشد از ایران خارج و مذاکرات خود با دولت ایران راقطع نماید. اما فورد جونز حاضر نشد که از امتیازات کسب شده دست بردارد و لذا اختلاف میان او و فرمانروای هند بالاگرفت به‌طوری که مکاتبات آنان به هم‌دیگر توهین آمیز شد و فرمانروای هند اورا تهدید و تحقیر کرد. جونز نیز در مقابل می‌گفت که فرمانروای هند حق ندارد به او تحکم کند، چرا که او از طرف دربار لندن مأمور این کار شده است و لذا کار خود را با وجود این مخالفتها دنبال نمود و در نتیجه تلاشهای او، دولت انگلیس به آزرسی خود در آن مقطع دست یافت و فرمانروای هند، عاقبت ناچار شد معاهده منعقده از سوی سفیر لندن با دولت ایران را پذیرد و دیگر از اندیشه فرستادن سرجان ملکم با قوای بحری به خلیج فارس نیز صرف‌نظر کرد و به جای آن، اینک لازم بود نفوذ و احترام او در دربار ایران تحکیم یابد که در این راستا باز دیگر سرجان ملکم را به عنوان حامل پیام صلح و دوستی روانه ایران کرد تا جلال و شکوه فرمانروایی انگلیس در هند را در ایران نشان دهد. لذا ملکم با تجملات و تشریفات بسیار به ایران آمد و در اوایل سال ۱۸۱۰ م وارد بوشهر شد<sup>۱۱</sup> که بنا به گزارش واتسون، نویسنده تاریخ سلطانی قاجار، میان این دو نماینده انگلیس در ایران، یعنی میان جونز نماینده مستقیم لندن و ملکم نماینده فرمانروای انگلیسی هند، اختلافاتی درگرفت.<sup>۱۲</sup>

انگلیس در همان حال که با انعقاد قرارداد و دورساختن فراسویل، از ایران سدی برای حفاظت از هند درست کرد، نماینده‌ای به نام الفین رستون رانیز در سال ۱۸۱۰ م به کلی اعزام کرد تا قوای حکومت افغانستان را برای دفاع در برابر حمله احتمالی ایران و فرانسه آمده‌نماید. رستون مأموریت خود را با موقیت به انجام رساند و با شاه افغانستان قراردادی را منعقد کرد که به‌نوعی علیه ایران بود.<sup>۱۳</sup>

هنگامی که لرد مینتو فرمانروای کل هند سرهارفورد جونز را در بن‌بست قرار داده و از پرداخت حوالمهای او امتناع کرده بود، دولت ایران او را پذیرفت و روابط ترمیم شده بود. جونز موریر را روانه لندن کرد و لازم بود نماینده‌ای نیز از جانب شاه ایران به همراه موریر به لندن

تا شرایط صلح روسها را از زنگ در تیشوف (General De Rütscheff) استفسار کند و از پرسید که آیا وی (زنگ در تیشوف) از جانب امپراتوری روسیه دلایل اختیارات برای انعقاد صلح می‌باشد یا خیر. طولی نکشید که مراسله گوردون از تفلیس به وزیر مختار رسید و در آن اظهار شده بود که فرمانده کل قشون گرجستان از طرف دولت متبوع خود اختیارات تمام دارد و زنگ شخصاً حاضر است با عباس میرزا در مز ملاقات نموده و از ادامه تجاوز به خاک ایران خودداری نماید تا برای پیمان صلح وارد مذکور شوند. اردیو عباس میرزا در این هنگام در هشت فرسخی تبریز در سر راه مرند و نجفون بود و ضرورت داشت که مضمون نامه و اصله هرچه زودتر به اطلاع عباس میرزا برسد. موریر که طبق معمول همه جا حاضر بود. تا جاییکه می‌توان گفت روابط ایران و انگلیس را او شکل می‌داد. به همراه سه نفر، از جمله یک بلد، مامور شد که نامه مزبور را به عباس میرزا برساند.<sup>۱۴</sup> موریر عباس میرزا از نظرات وزیر مختار انگلیس گاه ساخت و در همین اوقات روابط ایران و عثمانی که چندان خوب نبود به تیرگی گردید.<sup>۱۵</sup> انگلستان در این تیرگی روابط نقش داشت اما موریر در کتاب خود موضوع را طور دیگری جلوه داده و مدعی می‌شود که بریتانیا کوشش داشت دشمنی دو دولت را به دستی مبدل سازد. چیزی که با ذات فربت کل انگلیسیها قابل تطبیق نیست اختلاف‌انداختن طرفین را نسبت به هم بدین کرد. آتش جنگ را مشتعل نمودن از کارهای رایج دیپلماتهای انگلیسی بود. البته هرگاه منافعشان اقتضا می‌کرد به گونه‌ای که می‌توانستند یک طرف را پس از ایجاد صلح به طور کامل در اختیار گیرند یا در روابط نزدیک دو طرف منافعی برای آنها متصور می‌بود. در آن صورت میانجی گری هم می‌کردند اما در هر حال آنچه مهم بود، تأمین مصالح و منافع خودشان بود.

به هر حال، وزیر مختار انگلیس در هفتم سپتامبر ۱۸۱۲ م. در اردیو نظامی شاهزاده عباس میرزا در نزدیکی تبریز با ملاقات کرد و به تبع آن، شاهزاده حاضر شد که فرماتواری کل گرجستان را در آق‌تپه ملاقات نماید<sup>۱۶</sup> واتسون، نویسنده تاریخ قاجار، می‌نویسد: «سال ۱۸۱۲ م. سالی بود که شکست سختی به قشون عباس میرزا رسید. اگر کسی بمدقت مذکورات و مداخلات موریر و وزیر مختار انگلیس<sup>۱۷</sup> در ارتباط با جنگ ایران و روس در این سال مطالعه نماید، به خوبی نقش انگلیس را در شکستهای ایران می‌بیند. در این سال سرگور اوزلی برای وزیر مختار انگلیس در ایران بود و به اردیو عباس میرزا ملحق شده بود و تمامی اسرار نظالمی ایران را در اختیار داشت. عباس میرزا در کنار رود ارس اردو زده بود و وزیر مختار انگلیس به این خیال بود که بین دولتين ایران و روس واسطه صلح شود. روسها یک صاحب منصب ارشد فرستادند که قرارداد صلح را رائه بدهد و قرار بر این شد [که] همایندگان طرفین برای مذکوره صلح در کنار رود

سی هزار قبضه تفنگ از هند برای ایران ارسال شود. در این هنگام، جنگهای ایران و روسیه در جریان بود و شاه ایران و عباس میرزا علاقمند بودند که سرجان ملکم رسمایه خدمت دولت ایران درآید و در جنگهای ایران و روس شرکت نماید. البته خود ملکم نیز حاضر بود که این خدمت را بپذیرد اما روابط انگلیس با روسیه اجازه چنین اقدامی را نمی‌داد. در همین زمان و در حالیکه ایران درگیر جنگ با روسیه بود، هدایای پادشاه انگلیس برای شاه ایران رسید که از جمله آنها یک کالسکه بود که بازحمت سیار توانستند آن را از کوجهای تنگ تهران عبور داده و به عمارت شاه برسانند. فتحعلیشاه از دریافت این هدیه بسیار خوشحال شد. موریر می‌نویسد: «شاه در کالسکه نشست و عده‌ای از وزرا از جمله میرزا حسن خان شیرازی به همراه فوج اللخان حاجب‌الدوله در حالی که لبسهای درباری بر تن داشتند، خود را به کالسکه بسته بودند و آن را به این طرف و آن طرف می‌برند و شاه اظهار خوشحالی می‌کرد. میرزا شفیع صدراعظم نیز از این که کالسکه هم به جلو و هم به عقب می‌رفت اظهار تعجب می‌نمود». موریر با این عبارات درواقع می‌خواهد بی‌کفایتی حاکمان ایران در آن روز گل را به تصویر بکشد. جنگ ایران و روس همچنان ادامه داشت و انگلیس که با معاهده مفصل ایران را از هر نوع کمک کشورهای اروپایی دیگر محروم ساخته بود. خود نیز هیچ کمک موثری نمی‌کرد. سرگور اوزلی دائم اصرار می‌کرد که ایران با روسیه صلح کند اما در دربار ایران هیچ کس از این نظر او طرفداری نمی‌کرد. عباس میرزا نایب‌السلطنه بر استرداد ایالات قفقاز پاپشاری می‌کرد<sup>۱۸</sup> و لازم بود که سرگور اوزلی برای تفهم نظر خود، شخصاً به تبریز بود تا با مدت یک ماه در تبریز نزد عباس میرزا توقف داشت و روابط دولستانهای هم با نایب‌السلطنه، عباس میرزا، پیدا کرد و به هرگونه اطلاعات داخلی و سری و یا هر چیز دیگری که می‌خواست به دراحتی دست می‌یافت. در مدت اقامت وی در تبریز، یکبار به توسط یک صاحب منصب روسی از جانب فرمانده کل قشون گرجستان نامه‌ای برای او رسید که طی آن، دولت روسیه اظهار تمایل کرده بود وی (سرگور اوزلی) برای صلح میان ایران و روسیه میانجی گری کرد اما در همین ایام حواله در گرجستان روی داد و قیامی در آنجا علیه روسها درگرفت که روسها بالاجبار از تفلیس بیرون رانده شدند و لذا این سلطنت صورت نگرفت. ایرانیها اصرار داشتند که گرجستان را از روسیه بایزیس گیرند و لذا به تقاضاهای روسیه برای مصالحه گوش نمی‌دادند اما وزیر مختار انگلیس بالاصرارهای خود عاقبت عباس میرزا را پیش کرد که طی شرایط خاصی بین ایران و روسیه صلح برقرار گردد وی پس از جلب رضایت عباس میرزا، یکی از همراهان خود به نام روبرت گوردون را به همراه جواب نامه فرمانده کل قشون گرجستان روانه تفلیس نمود

ایران نماید و اگر به علت گرفتاری، فرستادن عسکر ممکن نباشد، تا هر زمان که جنگ ادامه یابد هرساله مبلغ دویست هزار تومان به دولت ایران پردازد و تحت نظرات نماینده انگلیس این پول حتماً در خدمات نظامی صرف شود.

در فصل سوم نیز قید شده که اگر دولتی از فرنگ که بالیران در حال نزاع است، با انگلیس صلح و سازش نماید، دولت انگلیس سعی خواهد کرد دشمنی آن دولت را از ایران دفع و به برقراری صلح کمک کند و چنانچه صلح واقع نشد، همان شرط اعزام عسکر از هند و یا پرداخت دویست هزار تومان اتحام خواهد شد. نحوه پرداخت دویست هزار تومان، بی‌طرفی انگلیس در صورت وقوع جنگ بین ایران و افغانها و کمک نکردن آن به هیچ کدام از طرفین، کمک انگلیس به ساخت کشتی در بندرهای ایران، بناهندادن به یاغیان ایران و حمایت نکردن از آنان چنانچه به انگلیس رو آورند. کمک رسانی در خلیج فارس به دولت ایران در هنگام اتفاقات و طلب کمک از سوی ایران، چگونگی پرداخت حقوق و دستمزد به کسانی که از انگلیس برای تعلیمات نظامی و خدمت به ایران می‌آیند، مقنص و حاوید و همیشگی شمردن عهدهای و لازم‌الاجرا بودن مقاد عهدهای بودند که در فصول بعدی سلاطین وقت از جمله مواردی بودند که تصریح شده بود که منظور از اتفاق این عهدهای دوستی از دیداد قدرت هر دو دولت و سمعت هر دو مملکت می‌باشد و نیز آنکه در روز مان لزم به امداد یکدیگر بباشدند. خواسته اینکه این مورد تفاوت قرار گرفتند. در فصل دوازدهم تصریح شده است که ایران روز بروز قوی و مستحکم گردد و کسی نتواند از خارج در این مملکت دخالت نماید و اگر در خصوص امور داخلی کشور، میان شاهزادگان و امرا و سرداران اختلاف و مناقشتی پیدا شود، دولت انگلیس به هیچ وجه مداخله نخواهد نمود مگر آنکه شاه وقت تقاضا نماید و چنانچه کسی اختلاف داخلی ولایتی یا بخشی از خاک متعلق به ایران را به انگلیس واگذار کند تا از آن کشور کمک بگیرد. هرگز دولت انگلیس نخواهد پذیرفت و دخل و تصرفی در امور داخلی ایران نخواهد نمود. این عهدهای علاوه بر شاه به تایید و امضای ولیعهد نیز رسید و درواقع این پیمان که به مفصل معروف گردید، جایگزین عهدهای مجمل شد.

بعد از این معاهده سرگور اوزلی چهارماه در تهران توقف داشت و چندین بار با شاه ایران ملاقات کرد و در اغلب این ملاقاتها درباره سیاست عمومی اروپا که موضوع مورد علاقه شاه ایران بود صحبت می‌شد. سفیر انگلیس خیلی مورد توجه فتحعلی‌شاه واقع شده بود و شاه تمام مسائل سیاسی را با او در میان می‌گذاشت و صمیمیت فوق العاده‌ای بین او و شاه و دربار ایران ایجاد گردیده بود. سفیر و شاه ایران به توافق رسیدند که یک عده پنجاه هزار نفری تحت تعلیم صاحب منصبان انگلیسی تعلیمات نظامی بینند و

دولت انگلستان در این جریان حکایت دارد. بعد از انعقاد عهدنامه، سفیر انگلیس برای ارائه گزارش ماموریت، به لندن بازگشت و میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سفارت ایران در دربار امیراتور روس معین شد.

به مرحله قبل، قرارداد نگین گلستان پادخالت انگلیس بر ایران تحمیل شد اما جالب‌تر آن بود که امضاء کننده قرارداد، یعنی میرزا ابوالحسن خان شیرازی، با هدایاتی به رویه رفت تا امیراتور روس آن را امضا کند! اعتقاد سلطنه در کتاب منتظم ناصری در این مورد می‌نویسد: «میرزا ابوالحسن خان شیرازی مامور دربار دولت روس شد که هدنهانه گلستان را به امضا امیراتور روس برساند و بعضی هدایا از قبیل دو زنجیر فیل و ده

جلب دولت متوجه خود ماموریت داشت تامیان روسیه و ایران به هرقیمتی صلح بموجود آورده چون سیاست اروپایی انگلیس بر این تعلق گرفته بود که با همراهی روسیه و سایر دول اروپایی ناپلئون را از میان بردارد ولذا لازم بود که تمدن قوای ملای و معنوی در راه شکست ناپلئون به کار رود. از نظر سیاستمداران انگلیس هر طور که بود باید ایران به صلح با روسیه راضی می‌شد تا روسها بتوانند با فراغت در مقابل ناپلئون صفا را کنند. ایران باید تمام تجاوزات روسیه را می‌پذیرفت و در آن شرایط دست از جنگ می‌کشید و این در حالی بود که دولت ایران خود را برای جنگ دیگری به جیران شکست اصلاندوز آمده می‌نمود و قوای معتمدابهی را هم فراهم

## در حالیکه ایران در گیر جنگ با روسیه بود و کشورمان به شدت تجهیزات نظامی نیاز داشت هدایای پادشاه انگلیس برای شاه ایران رسید که از جمله آنها یک کالسکه بود که با زحمت بسیار توانستند آن را از کوچه‌های تنگ تهران عبور داده و به عمارت شاه برسانند

راس اسب و یکصد طلاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی جواهرات گرانیها و شمشیرهای خراسانی و زریهای مقوی بافت اصفهان و قوطیهای مرصع پاذرهر و قالیهای ابرشمشی هراتی و غیره برای امیراتور به همراه برد و سرگور اوزلی سفیر انگلیس نیز با جواب نامه پادشاه انگلیس از راه پظریزبورغ مراجعت کرد. در مدت توقف سرگور اوزلی در ایران، اولیای امور دولت شاهنشاهی نهایت مهربانی و ملاطفت را درباره این سفیر مبدول داشتند و حتی خود شهریار ایران منتهی‌های مهربانی را در حق او منظور نمود. مهربانیهای عباس میرزا هم درباره او کمتر از سایرین نبود.»

سرگور اوزلی کنلی با عنوان شرح حال شعرای ایران نگاشته و در آن کتاب، مسافت خود به ایران و روابط پادشاه و نایب‌السلطنه را شرح داده و ما در اینجا قسمت‌هایی از نوشته او را که معرف بسیار روش سیاست انگلیس در آن زمان می‌باشد می‌آوریم. ممتدایین صدراعظم، میرزا شفیع و سرگور اوزلی پیغمار فرستاده‌می‌شد که کدام یک اول باید به دیدن دیگری برود. «میرزا ایزگ گوش شاه را در این موضوع پر کرده و گفته بود که حق با صدراعظم می‌باشد و به شاه حالی کرده بود که برای رعایت احترام صدراعظم، سرگور اوزلی باید اول به دیدن صدراعظم برود. این پیش‌آمد برای من [سرگور اوزلی] خیلی مهم بود. هرگاه راضی می‌شدم در آن قصیه تسلیم شوم. برای من روش بود که نفوذ من برای ایجاد صلح بین دولتين روس و ایران از بین می‌رفت. بنابراین اظهار نمودم: شاه قبلاً به من امر داده منظظر شوم تا به حضور شرفیاب شوم و حال در اثر تلقین مشاورین بداندیش به من اجازه تشریف نمی‌دهد و این رویه باعث توهین نسبت به پادشاه من می‌شود. من نیز چاره‌ای ندارم جز آنکه دستگاه خود را جمع نموده به



کرده بود. انگلیسیها باب مذاکرات صلح را باز نمودند و شدیداً بر تحقیق آن اصرار می‌ورزیدند. اصراری که نه برای رفع اشغال روسیه از سرزمینهای ایران بلکه برای تحقق صلحی بود که روسها طالب آن بودند. سرانجام قرار بر آن شد که نمایندگان مختار دو دولت روس و ایران در محل معینی ملاقات نمایند و درخصوص شرایط صلح باهم به توافق برسند. از جانب روسها نزول در تیش و از طرف دولت ایران نیز میرزا ابوالحسن خان شیرازی به عنوان نمایندگان مختار طرفین تعیین شدند. میرزا ابوالحسن خان همان کسی است که مدت طولانی با موریر ملوس بود و درواقع از تعالیم انگلیسیها برخوردار شده بود. محل تعیین شده برای انجام مذاکرات، روستای گلستان از محلات قرایب بود و عهدنامه معروف به گلستان در آنجا به امضاء رسید. حضور سفیر انگلیس در جریان عهدنامه نتیجین گلستان و ترتیباتی که برای سرعت بخشیدن به عقد چنین عهدنامه‌ای از سوی او داده شد، آشکارا نقش

ارس یکدیگر املاقات کنند. در این ملاقات روسها حاضر نشندند ایلات فققاز را پس بدھند. ایرانیها هم حاضر نشندند از ایلات فققاز خود دست بردارند. بنابراین نمایندگان طرفین بدون اخذ نتیجه از هم جدا شدند. چون در این موقع خبر صلح روس و انگلیس به سفیر انگلیس رسید و نامه فرماندهی کل قشون فققاز هم خطاب به وزیر مختار انگلیس این خبر را تایید کرد. سفیر انگلیس به کلیه صاحب منصبان انگلیسی که در اردوی عباس میرزا بودند اطلاع داد که از قشون عباس میرزا کناره بگیرند و در جنگ با روسها شرکت نکنند از آن طرف به فرماندهی کل قشون روس هم اخراج صاحب منصبان انگلیسی را از قشون ایران اطلاع داد. فقط در مقابل اصرار و التملک عباس میرزا، سفیر انگلیس حاضر شد و نفر صاحب منصب و سیزده نفر سرجوخه در قشون عباس میرزا باقی بماند. سایر صاحب منصبان انگلیس همگی حرکت نموده از اردوی عباس میرزا خارج شدند و از این اقدام فرمانده کل قشون روس را هم مطلع نمودند. قشون عباس میرزا از محلی که بود به محلی موسوم به اصلاح‌نورفت و آنجارا را درگاه خود قرارداد. تازه‌ده روز بود که در این محل توقف نموده بود که در سی و یکم اکتبر ۱۸۱۲ روسها به آنها شیخخون زند. قشون روس فقط ۲۳۰ نفر نظامی با شش عراده توب بود. قشون ایران هیچ تصور نمی‌نمود که چنین حادثه‌ای رخ خواهد داد ایرانیها وقتی از خواب بیدار شدند که روسها تا صدقه‌می اردوی ایران جلو آمده بودند و تپه‌ای را که مشترف به اردو بود متصرف شده بودند. این جنگ معروف به جنگ اصلاح‌نورفت ایرانی‌ها شکست خورند و به طرف تبریز عقب نشستند.»

قبل از این شکست، موریر و وزیر مختار انگلیس به تبریز رفتند و از افراد نزدیک به فرمانده سپاه ایران، عباس میرزا، شدند و از تمام اسرار نظامی ایران اطلاع یافتدند. همین افراد مأمور شدند که مذاکراتی را با فرماندهان روسی انجام دهند اما این ملاقات چنان محروم‌انهنجام گرفت که کسی متوجه این مذاکرات بین نمایندگان روس و نمایندگان انگلیس که ظاهراً از جانب ایران رفته بودند نشد. فقط موریر در سفرنامه‌اش به این مطلب می‌پردازد و با مقایسه میان نحوه برخورد ایرانیان و روسها، می‌گوید که ایرانیها همه چیز را علیه به آنها گفتند و اساساً در مورد اقدامات جنگی خود مخفی کاری ندارند در حالی که روسها در مقام مذاکره هیچ فردی را در خالت ندادند و به هنگام مذاکره درها را بستند و احدي را راه ندادند. قبل از شکست اصلاح‌نورفت، بین روسیه و انگلستان قرارداد دوستی امضاء شد و بلا فاصله آنان که قرارداد مفصل را بایران امضا کرده بودند و تعهد داشتند که برای بازیس گیری ایلات ایران کمک نمایند و یا مبالغی بول و تجهیزات بدهند. در حسنه‌ترین مقطع، حاضر به هیچ نوع همکاری نشندند؛ چون با روسیه به توافق رسیده بودند، وزیر مختار انگلیس بعد از شکست ایران در اصلاح‌نورفت از

متضمن خطرات بعدی برای من خواهد بود. من هرگز رفتن او را به تفليس اجازه نخواهم داد. شاهزاده پس از سالها تازه چيزی را فهمیده بود که باید مدتها پيش از آن درمی يافت. با اين همه بازهم می بینم که سرگور اوزلى على رغم چنین سوابقی مورد اعتماد و اطمینان شاه و ولیعهد قرار می گيرد و به او اجازه می دهنده که باز هم در روابط ايران و روس به زيان ايران مداخله نماید.

بعد از معاهده ننگين گلستان، ماموريت سرگور اوزلى در ايران تمام شد. امپراتور روس، الکساندر اول، لز اوعوت کرد که به پظربيوغ بروند و اواز راه روسیه عازم لندن شد و به محض ورود به خاک روسیه، يعني به گرجستان فعلی، فرقان روس به استقبال او آمدند. مویر معروف نیز او را همراهی می کرد اما از آنجا دوباره به ايران برگشت. در نزدیک تفليس، شاهزادگان گرجی و ارماني از او استقبال کردند و ژنرال ریشاف او را با محبت تمام پذيرفت و مهمانیهای باشکوهی به افتخار او ترتیب دادند و برای دوستی ابدی انگلیس و روس شادیها نمودند. ریشاف نقطها کرد و خدماتی را که سرگور اوزلى بهويزه در تنظيم عهدهنامه گلستان به روسیه کرده بود يادآوری نمود و از قشون حاضر خواست به افتخار او و قدردانی از خدماتش هراياشند. اين تقديرها تا سکو ادامه داشت و خود سرگور اوزلى در يادداشتهای خود همه اين موارد را به تفصيل شرح داده است. وي می گويد: «در بیست و هشتم اوت به حضور امپراتور روس رسیدم. در آن روز فقط یکی از شاهزادگان [در آنجا] حضور داشت چون امپراتور می خواست با من خلوت داشته باشد و بعد مرا به آناق مخصوص امپراتور بردند. همین که داخل آناق شدم،

که شاه بعضی بیانات مضحک و قبل استهزا دريل سلطنت هاي مشروطه و محدود [اظهر] می نمود».

سرگور اوزلى درباره ملاقات خود در اول سپتامبر ۱۸۱۳ م با نایاب السلطنه می نويسد: «در ساعت دوازده با وقت قبلی ملاقات انجام شد. صحبت مدته دريل صلح بين ايران و روس بود. درین باب من اتفاقاً ظاهر نمودم که مأمور دارسي رفتن خود را عقب انداخته است. برای اين که من انتظار دارم به لد کاسکارت وزير مختار دولت انگلیس مقیم پظربيوغ دريل صلح با روسیه بعضی اطلاعات بفرستم. شاهزاده عباس میرزا با نهايیت غصب گفت: من امیدوارم شما فکر فرستادن او را از راه تفليس هرگز نخواهید نمود تا اينکه صلح برقرار شود. من در جواب گفتم: والاحضرت باید بدانند که وجود جنگ يا صلح بين

ملکت خود مراجعت نمایم و اینک وقت می دهم تا فردا درين باب توجه شود که آیا عقلانه است یا دیوانگی که شاه روابط خود را بيهترین دولت و مقندر ترین متحد خود قطع کند. روز بعد به من اطلاع دادند که شاه اجازه تشرف به حضور داده است و قتي به حضور شاه رسیدم. شاه مدنی خودستاني کرد. من نيز جواهري ساخته و محکم ولی ملایم حافظ داشتم همین که صحبت قدری طول کشید. فهمیدم که اين جواهري شاه را منتقد نخواهد نمود. پس بالاجل بنای تهدید را گذاشت... شاه به من اظهار نمود: از بیانات شما معلوم می شود که برای صلح نیامده بايد بلکه برای جنگ مههامي باشید و اظهار کرد که من به هیچ وجه از این تهدیدات شما وحشت ندارم و خطاب به من نمودم گفت: منتها کاري که می تواني بكنی اين است که دربار مرا ترک کنی و معاهده را برهم زنی و اقدام تو به هیچ وجه برای مالحیتني نخواهد داشت. من به پادشاه توضیح دادم: قبل از اينکه معاهده برهم بخورد، می بايست شاه تمام خسارت هاي دولت انگلیس را بدهد و شاه مغارجي را که دولت انگلیس درين باب نموده جبران کند. تنها باطل نمودن معاهده ازيك طرف که خود آن طرف خطاكار است، باعث رقلب طرف دیگر که قدرت احقيق حق خود را دارد نخواهد بود. شاه از من سوال نمود: به چه جهت صدراعظم ايران باید اول از وزير مختار انگلیس دیدن کند. در صورتی که اين عمل باعث توهين نسبت به صدراعظم است و صدراعظم عثمانی هرگز به بازديد وزير مختار شما نمی روید؟ من در جواب گفتم: يك نوع رسوم و عاداتی در دربار عثمانی وجود دارد که مورد تنفس ملل اروپا است. در هنگام آمدن من از لندن، اين مساله مورد مطالعه وزاري اعليحضرت پادشاه انگلستان بود و بدون تردید نمی توئم قبول کنم ايران با عثمانی در يك رديف باشند. در اين موقع شاه با حالت غصب صحبت مرا قطع کرد گفت: قدرت و نفوذ من به مرائب از قدرت و نفوذ سلطان عثمانی زيلاتر است من در جواب گفتم: بر عقيده اعليحضرت ممكن است چنین باشد لیکن من تصویر کردم تقاضای من مبنی بر اينکه اصرار داشتم وزراء اعليحضرت شهریار ايران همان رفتار و عامله را با من روا دارند که وزراء دربار اعليحضرت پادشاه انگلستان نسبت به سفير و نماینده فوق العاده پادشاه ايران را داشتند و اين تقاضا با نهايیت احترام به عمل آمده بود مورد قبول واقع شود. در صورتی که اين مطلب قبل در هنگام ورود من به تهران در سال ۱۸۱۱ م پس از مذاكرات زيل حل شده بود و تا امروز هم روی همان ترتیب عمل شده است بدون اينکه ايران وارد آيد. اينجا شاهزاده من سوال کرد [كه] آيا من قصد دارم پادشاهي او را با پادشاه انجليستان تطبق کنم؟ در جواب گفتم: هرگز قصد ندارم که به یک چنین مقايسه مضحکي مبلدلت کنم، زيرا حقیقت امر خوب پیدا است. من هیچ دولتی را در روی زمین خواه دولت اسلامي خواه دولت اروپائي دارای آن استعداد نمی بینم که با پادشاه من از حيث قدرت و نفوذ و عظمت و احترام برابر باشد. علت اين اظهارات من آن بود

**سرگور اوزلى:** «در بیست و هشتم اوت به حضور امپراتور روس رسیدم. چون امپراتور می خواست با من خلوت داشته باشد مرا به آناق مخصوص امپراتور بردن. امپراتور جلو آمد و مرا نزدیک خود برد و به زيان فرانسه گفت: من منتها درجه خوشحال هستم با کسی آشنا می شوم که يك چنین خدمت بزرگی در مذاكرات صلح با ايران نسبت به من انجام داده است. من پاسخ دادم: اعليحضرت اين خدمت بهترین شکل به ما خدمت کرده است. من پاسخ دادم: اعليحضرت اين خدمت مخصوص، فقط قسمتی از وظایف من بود»

اولين تعظيم را به جا آوردم امپراتور جلو آمد و مرا نزدیک خود برد و به زيان فرانسه گفت: من منتها درجه خوشحال هستم با کسی آشنا می شوم که يك چنین خدمت بزرگی در مذاكرات صلح با ايران نسبت به من انجام داده اين صلح [به] بهترین شکل به ما خدمت کرده است. من پاسخ دادم: اعليحضرت اين خدمت مخصوص، فقط قسمتی از وظایف من بود.... ادامه دارد

#### پي نوشته ها

۱. سیاست خارجی انگلیس در این دوره و تامدتهای طولانی از دو طریق اعمال می شد: یکی از طریق وزارت خارجه که

ایران و روس هیچ وقت مانع مسافرت يك فراز اتباع دولت انگلیس که از خاک روس عبور می نماید نخواهد شد. شاهزاده جواب داد: بلی اما مسافرت او برای من خیلی اهمیت دارد. من هرگز اجازه نخواهم داد مأمور دارسي از راه تفليس بروند تا اينکه صلح بين دولتين برقرار گردد. من جواب دادم: مأمور دارسي دیگر در خدمت والاحضرت نیست و از راهی که صلاح بداند حرکت خواهد کرد. شاهزاده گفت: از آنجایی که مأمور دارسي از استعداد و قوای جنگی من کاملاً مطلع می باشد و صفت قشون و مملکت مرا خوب می شناسد. رفتن او میان دشمنان من

مجلو آن اطلاعات صحیحی تحصیل نماید زیرا از هیچ نداشتن اطلاعات صحیح راجع به این ممالک حکومت هندوستان فوق العاده دچار تگرگانی و اضطراب بود و به همین دلیل لازم بود ملکم اطلاعات جامع و دقیقی از هر بابت به دست آورد. این اطلاعات در موقع حمله یک دولت اروپایی برای حکومت هندوستان سپار مفید و لازم بود و در این موقع، هم دولت انگلیس و هم حکومت هندوستان هر دو این خطر را حتمی الوقوع می دانستند.» (مراجعةه شود به تاریخ فاجار تالیف واتسون ص ۱۶۰.)

۷. معاهده هدفهم جون ۱۸۰۹ م که بین الفین رستون و شاه افغانستان امضاء شد، درواقع علیه ایران بود. این معاهده دارای یک مقدمه و سه ماده می باشد که در مقدمه آن آمده است: «از آنجایی که مابین دولتین ایران و فرانسه طرح اتحاد و اتفاقی ریخته شده که به مملکت اعلیحضرت پادشاه درانی حمله کنند و مقصود اصلی آنها حمله به دولت انگلستان در هندوستان می باشد. لهذا جناب مونت دستورات الفین رستون از طرف جناب اشرف لرد مینتو فرمانفرمای کل هندوستان که دارای اختیارات عالیه در تمام امور کشوری و لشکری و سیاسی متصرفات انگلیس در کمیانی شرقی هندوستان می باشد. به عنوان سفیر فوق العاده به دربار اعلیحضرت مأمور شده است به این مقصود که با وزرای پادشاه افغانستان توافق نمایند که وسائل دفاع را در مقابل حمله احتمالی ایران و فرانسه به افغانستان ترتیب دهند...». در ماده اول این معاهده آمده است که اگر دولت ایران و فرانسه بر ضد حکومت کابل وارد متصرفات پادشاه کابل شوند و یا عبور نمایند، خدمه درگاه کیوان شکوه شهرباری راه عبور آنها اقطع خواهد نمود و با تمام قوا بر آنها خواهند تاخت و به جنگ علیه آنها خواهند پرداخت و با مداخله کاری هرگز اجازه نخواهند داد ایشان به هندوستان انگلیس راه یابند! و در ماده دوم، دولت انگلیس مخارج قشون کشی کابل علیه ایران و فرانسه را در حد استطاعت بر عهده گرفته است.

۸. هیات نماینده‌گی فوق العاده ایران هشت نفر بودند: میرزا‌الحسن خان شیرازی به عنوان سفير فوق العاده فتحعلی‌شاه کربلاجی حسن به عنوان ناظر و آشیرا عباس‌بیک به عنوان منشی، محمد‌حریم‌بیک به عنوان جلودار، حسین و هاشم به عنوان پیشخدمت و عبدالله و صادق به عنوان فراش! میرزا‌الحسن خان شرح این مسافرت را تحت عنوان حیرت‌نامه نوشته است و موریز هم این مسافرت را تمام جزئیات در دو جلد کتاب به عنوان مسافرت در ایران، ارمانتان و آسیا صغير تا استانبول به رشتۀ تحریر درآورده است.

۹. علت اینکه موریز در حدود دو سال سفیر ایران را همراهی کرده به روشنی معلوم نیست. شاید برای این بوده که بتواند جزئیات مسافرت و حکایت سفیر ایران را ضبط کند و چند جلد کتاب انتشار دهد و یا مأموریت دیگری داشته به هر حال، موریز وقایع و پیش آمدۀای ده سال ایران را از ۱۲۲۲ تا ۱۲۳۱ ق. ۱۸۰۷-۱۸۱۶ م. بنابراین حکم یک معمای شخصی خود نوشته است. مثلاً در مورد حرکت از ایران چنین می نویسد: «در هفتم ماه می ۱۸۰۹ که روز عمر کشان [!] بود سفیر فوق العاده ایران آن روز رانیک دانسته از طهران به امامزاده حسن نقل مکان نمود من [موریز] نیز با هموطنان و دوستان خود به آن محل رفت و شب را در چادری که برای ما تهیه نموده بودند به سر بریدم و روز دیگر از راه تبریز و آسیای صغیر عازم استانبول شدم» (که طرح روز عمر کشان در این سفرنامه بدون غرض نیست) موریز همه‌جا سعی می کند رفتار و اقدامات سفیر ایران را به

دچار ساخت اما چون سرهارفورد جونز مامور حکومت هندوستان نبود، موفقیت او چندان پسند خاطر لرد مینتو، فرمانروای هند، واقع نگردید ولذا لو حواله‌های جونز را قول ننمود و بول برای او نفرستاد و او را تهدید کرد که از ایران خارج شود. بنابراین بر سر مساله ایران، سیاست انگلیس در لندن با سیاست مدنظر فرمانفرمای هند یک‌نوع تضاد وجود داشت که در همان زمان موجوب اظهار شرم‌سازی وزارت خارجه انگلیس به دربار ایران گردید. موریز در سفرنامه خود می نویسد: « فقط مساعدت و مهربانی شاه و رجال دربار ایران بود که اسباب تسلی خاطر همه مهاها گردید. در بیست و سوم آوریل ۱۸۰۹ مکتبی از فرمانفرمای کل هندوستان رسید که فوق العاده ما را متوقف نمود. فاش نمودن مندرجات آن مخالف احتیاط است و دور از عقل می باشد لذا از ذکر آن صرف‌نظر می شود ولی همین فقر می گوییم که این مکتب سفیر فوق العاده پادشاه انگلستان را گرفتار زحمت و عذاب روحی شدید نمود و از این عذاب روحی فقط به واسطه محبت و مهربانی و مساعدت شاه و دربار ایران این ممکن بود خلاص شد و پس من باید در اینجا به نفع شهربار ایران مطلب را متذکر شوم که پادشاه ایران علاوه بر مهربانی و همراهی با سفیر پادشاه انگلیس حتی حاضر شد او را در پنهان خود محافظت کند و مشمول عواطف و مراحح خود گرداند. وزراء و دربار ایران شاه نیز به ملاحظه علاقه شاه نسبت به سفیر در مساعدت و همراهی با شخص سفیر مضایقه ننمودند. در تمام مدت این گرفتاری و اینکلیس را شکل داد به قول محمود محمود، تمام تصرفات انگلیسیها در هند با دسیسه و تزویر و مکر و حیله و بالاتر از همه با خون و آهن نجام گرفت. کافی است گزارش تصرف مملکت بنگال از کتاب لرد کلایو (Lord Clive) انگلیسی مطالعه شود تا فجایع و تعذیبات انگلیسیها نسبت به مسلمانان فارسی زبان بنگال آشکار شود و تحریکات امروز انگلیس که همگی ریشه در تاریخ دارد به خوبی از یاد شود. ۲. البته انگلیس افغانستان و مملکت سیکها را نیز برای حفاظت هند مدمنظر داشت. دولت بریتانیا، زیرا الفین رستون را برای جلب نظر شاه شجاع‌الملک، نوه احمدخان درانی، به افغانستان اعزام نمود و مأمور دیگری به نام متکاف (Metcalf) را نیز به سیک فرستاد.

۳. ملکم در گزارش خود به لندن می نویسد: «من در همه جا با پذیرایی شایانی استقبال شدم و فوق العاده طرف توجه خاص و عام قرار گرفتم و به وسیله یک منبع مطلع اطلاع یافتم که ورود من در دربار شاه ایران هم تاثیر خوبی پخشیده و اسباب رضایت خاطر همایونی از این مسافت فراهم گشته است. پیشرفت فوق العاده‌ای که فرانسویها در مساعدت با ایران حاصل نموده‌اند و هر روز هم جلوتر می‌روند. مراد ادار می کند که مأموریت خود را در اسرع اوقات انجام دهم و من از کامیابی خود اطمینان کامل دارم در هر حال من سعی نموده و خواهم فهمید مقام ما تاچه درجه است و چه باید بکنم. هرگاه من نتوانم دربار ایران را رخواب غلت بینار کنم، افلام اسباب حسادت دوستان نازه آنها را فراهم خواهم نمود. فردا کاپیتان پلسی را به دربار شاهنشاه ایران روانه خواهم نمود. ظاهرا وی حامل یک مراحله از جانب من به پادشاه ایران است ولی در باطن علمیاتی دارد که تحقیقات عمیقی بکند. من مکتونات خاطر خود را به او تعلیم دادم من سعی نمودم ملایمت و میانه روی را با یک روش مخصوص به دربار ایران توصیه کنم و عبارتی به کار بردم که دربار شاه را صباپی نخواهد کرد ولی آنها را ز خطر نزدیک شدن به فرانسویها آگاه گردانیده‌اند» (مراجعةه شود به کتاب تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران در قرن ۱۹).

۴. در حالی که جونز به عنوان نماینده انگلیس راهی ایران شده بود، فرمانفرمای انگلیسی هند دستور اعزام یک عده قوای برجی و بحری به سواحل ایران را صادر کرده بود و سرجان ملکم مأموریت دیگری نیز در ایران داشت و آن سرچان ملکم مأموریت دیگری نیز در ایران داشت و آن سرچان خود نوشته است و آنچه نماینده آن در ایران خرج کند از تمام آن مخارج، دهیک عاید خود او خواهد گردید.

۵. سرچان ملکم مأموریت دیگری نیز در ایران داشت و آن سرچان آوری و ارسال اطلاعات به هند بود. مخصوصاً می باشد از ممالک شمال غربی هندوستان و ممالک

در لندن متصرک بود و دیگر از طریق فرمانروای انگلیس در هندوستان این فرمانروای از اقتداری مشابه دولت لندن برخوردار بود. داستان تسلط انگلیسیها بر ممالک عربی و طویل هند از وقایع نادر تاریخ دنیا است. گرفتاری تمام قاره آسیا در چنگ سیاست بی رحم و خونخوار اروپا نتیجه تسلط و تملک انگلستان بر ممالک وسیع هندوستان بود. ظهور انگلیس در هند صلح و آسایش قاره آسیا را بر هم زد. آغاز ورود آنان به هند به سال ۱۶۳۲ م. می رسد که سلاطین اسلامی مغول در کمال اقتدار در هندوستان سلطنت باعظumi داشتند. انگلیسیها از شاهجهان اجازه گرفتند که در سواحل هند به تجارت پردازند و در سال ۱۶۵۵ م. نیز اجازه یافتدند متصروفات قبلی پرتابیها، هلندیها و فرانسویها را به چنگ آوردند. در سال ۱۶۸۶ م. اولین چنگ انگلیس علیه مسلمانان بنگال انجام گرفت. در سال ۱۷۰۳ م. هنگامی که عظیم الشان، نواده اورنگ‌زیب، به وام احتیاج داشت کلکته را متصرف شد و در سال ۱۷۰۷ م. کمپانی شرقی انگلیس را در کلکته متصرک ساخت. در سال ۱۷۰۷ م. فرمانفرمای انگلیس با استقرار در هند درواقع امپراتوری هندوستان انگلیس را شکل داد به قول محمود محمود، تمام تصرفات انگلیسیها در هند با دسیسه و تزویر و مکر و حیله و بالاتر از همه با خون و آهن نجام گرفت. کافی است گزارش تصرف مطالعه شود تا فجایع و تعذیبات انگلیسیها نسبت به مسلمانان فارسی زبان بنگال آشکار شود و تحریکات امروز انگلیس که همگی ریشه در تاریخ دارد به خوبی از یاد شود. ۲. البته انگلیس افغانستان و مملکت سیکها را نیز برای حفاظت هند مدمنظر داشت. دولت بریتانیا، زیرا الفین رستون را برای جلب نظر شاه شجاع‌الملک، نوه احمدخان درانی، به افغانستان اعزام نمود و مأمور دیگری به نام متکاف (Metcalf) را نیز به سیک فرستاد.

۳. ملکم در گزارش خود به لندن می نویسد: «من در همه جا با پذیرایی شایانی استقبال شدم و فوق العاده طرف توجه خاص و عام قرار گرفتم و به وسیله یک منبع مطلع اطلاع یافتم که ورود من در دربار شاه ایران هم تاثیر خوبی پخشیده و اسباب رضایت خاطر همایونی از این مسافت فراهم گشته است. پیشرفت فوق العاده‌ای که فرانسویها در مساعدت با ایران حاصل نموده‌اند و هر روز هم جلوتر می‌روند. مراد ادار می کند که مأموریت خود را در اسرع اوقات انجام دهم و من از کامیابی خود اطمینان کامل دارم در هر حال من سعی نموده و خواهم فهمید مقام ما تاچه درجه است و چه باید بکنم. هرگاه من نتوانم دربار ایران را رخواب غلت بینار کنم، افلام اسباب حسادت دوستان نازه آنها را فراهم خواهم نمود. فردا کاپیتان پلسی را به دربار شاهنشاه ایران روانه خواهم نمود. ظاهرا وی حامل یک مراحله از جانب من به پادشاه ایران است ولی در باطن علمیاتی دارد که تحقیقات عمیقی بکند. من مکتونات خاطر خود را به او تعلیم دادم من سعی نمودم ملایمت و میانه روی را با یک روش مخصوص به دربار ایران توصیه کنم و عبارتی به کار بردم که دربار شاه را صباپی نخواهد کرد ولی آنها را ز خطر نزدیک شدن به فرانسویها آگاه گردانیده‌اند» (مراجعةه شود به کتاب تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران در قرن ۱۹).

۴. در حالی که جونز به عنوان نماینده انگلیس راهی ایران شده بود، فرمانفرمای انگلیسی هند دستور اعزام یک عده قوای برجی و بحری به سواحل ایران را صادر کرده بود و سرچان ملکم مأموریت دیگری نیز در ایران داشت و آن سرچان آوری و ارسال اطلاعات به هند بود. مخصوصاً می باشد از ممالک شمال غربی هندوستان و ممالک

سال قبل) می‌نویسد: «در این وقت خیر آمدن سفیر انگلستان منتشر گشت. همانا از این پیش مرقوم شد که میرزاوالحسن خان شیرازی به سفارت لندن مأمور گشته بعد از طی مسافت چون به حدود آن مملکت فرود شد سرگور اوزلی بلوغت که از اعیان دولت بود به میزانی و میهمان‌پذیری او را پذیره گشت و با مکانتی تمام اورا به لندن درآورد. امّا دولت انگلیس که به رسالت سرهار فرود چونز گردن نهاده بودند که همه‌ساله معادل یکصد و بیست هزار تومان برای امداد جنگ روسيان به ايران فرستند. در این وقت معادل هشتاد هزار تومان را باز ونده سجل کردند که سالی دویست هزار تومان تسلیم کارداران ايران کشند و سالی یکهزار و پانصد تومان نیز در وجه میرزاوالحسن خان شیرازی برقرار کردند که از دولت کمپانی هندوستان مأمور دارد. اثناه سرگور اوزلی بلوغت را سفیر ايران ساخته و بهاتفاق میرزاوالحسن خان شیرازی مأمور داشتند و ايشان کشته در آب افکند. از دریای محیط ره‌سپار شدند تا بندر بوشهر براندند. چون کاردار آگاه شدند، بر حسب فرمان شهریار ايران میرزا زکی خان مستوفی مازندرانی برای میزانی از تهران سفر کرد و در بندر شهر ايشان را دریافت ...»<sup>۱۲</sup>

۱۲. مویر در مورد ورود سفیر انگلیس به تهران و ترتیب ملاقات با شاه و صدراعظم می‌نویسد: «روز اول ورود به تهران اوقات ما مصروف مذاکره در باب رعایت آداب و رسوم مملکتی گردید. سفیر شاه انگلستان تقاضا داشت که نامه پادشاه انگلستان را شخصا تسلیم شاه نماید و چون خود سفیر از اشخاص مهم و رجال درجه‌اول انگلستان است تشریفاتی که باید درباره او به عمل آید باید طوری باشد که تا به حال درباره هیچ سفیری رعایت نشده باشد. به علاوه می‌باشد صدراعظم ايران اول به ملاقات سفیر باید بعد سفیر به ملاقات او برود. در جواب تقاضای اولی، اولیای دولت ايران جواب رد دادند و اظهار نمودند این خواهش سفیر برخلاف مقررات جاری و معمولی دولت ايران است. در جواب خواهش دوم اظهار نمودند: قبل هم آنچه که باید احترامات درباره سفیر رعایت بشود شده است و منتهی این بار برای احترام زیادتری صندلی او را نسبتاً تزیید کردند. تخت پادشاه قرار خواهند داد و این احترام درباره سفراء گذشته هرگز رعایت نشده است. اما راجع به تقاضای سوم که صدراعظم اiran اول به دیدن سفیر برود، آن نیز مورد قبول نیافت. چون سفیر فوق العاده پادشاه انگلستان مایل بود مقصود خود را طبق دلخواه انجام داده باشد. تقاضا نمود که ملاقات اول او با شاه غیررسمی باشد. بنابراین فقط من [مویر] همراه سفیر بودم و یک عدد سواره نظام هندی که مستحکظ سفیر بودند. به این ترتیب به حضور شاه اiran رفته در خلوت خانه تشریف حاصل نمودیم شاه در صدر اتاق قرار گرفته بودند. تا چشم ما به شاه افتاد، تعظیم موقری به جا آوردمیم و در نه قدم فاصله با شاه مارا متوقف نمودند. در اینجا کششها را از پار درآوردمیم و روی سنگ‌ها پای برخene جلو رفیتم تا تزیید اتاق شاه رسیدیم. در اینجا شاه «خوش آمدید. بی بالا!؟ ما چند پله بالا آمدند وارد اتاق شاه شدیم. شاه در روی یک قالیچه سیار عالی که روی زمین پهنه کرده بودند جلوس کرده بود. در مقابل شاه میرزا شفیع صدراعظم و امین‌الدوله ایستاده بودند. در طرف دیگر چهار نفر از نجایه‌دار لباس‌های فاخر ایستاده بودند. در دست یکی از آنها تاج شاه بود. در دست دیگری شمشیر شاه در دست سوئی تیروکمان شاه و در دست دیگری شمشیر شاه بود. در طرف دیگر چهار رانگاه داشته بود سفیر تعظیم نموده مرا سله پادشاه انگلستان را هدایت نمود سفیر تعظیم نموده مرا سله پادشاه انگلستان را

پادشاه وجود مقدسی است که فقط چندنفر بخصوص می‌توانند به او نزدیک شوند. سفیر اiran پادشاه انگلستان رسید در در قصر ملکه ملاقات نمود و این ملاقات خیلی ساده و بی‌تکلف بود. برعکس در اiran همینکه شاه از دور دیده می‌شود. باید با خیلی اختیاط جلو رفت و پیوسته تعظیم نمود و تقریباً در یک فاصله معینی کفشه را از پار درآورده و با اجزاء داخل اتاق پادشاه شد. در حالیکه شاه خودش در روی تخت جلوس نموده است. در انگلستان این طور نبود. سفیر اiran مستقیماً داخل اتاق سریا ایستاده بود و تعظیم هم پادشاه خودش در وسط اتاق سریا ایستاده بود و تعظیم هم لازم نداشت. کفش خود را از پار در نیاورده. عجیب تر اینکه اعتبارنامه اش را مستقیماً به دست خود شاه داد. وقتی که سفیر اiran وارد اتاق شد. دید فقط یک پیرمرد در وسط اتاق ایستاده تصور نمود که درین اتاق پادشاه است ولی تو را با او گفته شد: پادشاه همین است».<sup>۱۳</sup>

۱۰. ماموران انگلیسی ظاهرا در هر مقامی که بودند. به هرجا که می‌رفتند. به نوعی به تجسس می‌پرداختند تا شاید چیزهایی را کشف کنند یا طاویلی اشتباهی بینایند و به اثمار باستانی دسترسی یابند. بعد از اینکه میرزاوالحسن خان برای تعیین ساعت نیک پنج روز در کشته ماند. بیست و دو روز نیز در بوشهر توقف داشتند تا میهماندار رسید رسم بر این بود که شخصی از تهران به عنوان میهماندار معرفی می‌شد و این بار میرزا زکی خان. مستوفی دیوان. میهماندار بود که چون هواي بوشهر گرم بود. قبل از رسیدن وی حرکت کردند و در برازجان میهماندار رسید و به حضرات ملحق شد. مویر می‌نویسد: در کازرون برای نشانهای خودشان مسلح شده و هر کدام یک تفنگ هم در دست گرفته بودند. مثل این بود که می‌خواهند از یک محل خطرناکی عبور کنند و هرچه به ایشان گفته شد که همه‌جا امن و آرام است باور نکردند. کالسکهای که برای وزیر مختار اiran تهیه شده بود. خیلی آرسته و مجلل بود به طوری که سفیر بسیار خوشحال شد و از سرعت سیر آن تعجب می‌نمود. در دو منزلی لندن دو نفر از اعضاء وزارت امور خارجه به استقبال آمدند تبریک ورود گفتند ولی می‌نمود در اینجا هم مثل اiran باید یکی از معروفترین محل با جمع کثیری از سکنه به استقبال بیاند ولی هرچه به او تذکر داده شد که رسم اینجا آن طور نیست باور نمی‌کرد و تصور می‌نمود این یک نوع بی‌اعتنایی نسبت به او می‌باشد و پیش از بود که توضیحات من بیشتر او را مغموم می‌کرد. پس دستور داد شیشه‌های کالسکه را بالا کشیدند که کسی متوجه او نشود و از این طرز ورود خیلی شکایت می‌کرد و می‌گفت: این ترتیب ورود سفیر اiran باید یکی از سکنه به استقبال بیاند ولی هرچه به او تذکر شایسته دارد تا به ورود سفیر اiran سفیر اiran در ضمن شکایت‌های خود از پذیرایی و استقبالی که از سفیر انگلیس در اiran به عمل آمد بود صحبت می‌کرد و متأثر بود از اینکه خودش هم فعلاً سفیر اiran است و او را باین بی‌اعتنایی وارد می‌کنند بالآخره با اوقات تلخی وارد لندن شد. در لندن محل عالی و مجللی برای او تهیه شده بود. آن روز و صبح بعد پذیرایی کاملی از او به عمل آمد. با وجود این هنوز سفیر اiran از شکایت خود دست برداشته بود و مکرر از طرز ورود خود شکایت داشت اولین مقصود سفیر اiran این بود که مکتوب پادشاه اiran را به پادشاه انگلستان برساند و می‌گفت: اگر این تشریفات عقب افتاد. یک نوع عدم توجه را نشان خواهد داد. متناسبانه برای چند روزه ایران در کسات شاه تشریف او به تعویق افتاد و این امر باعث شد که اوقات تلخی سفیر اiran زیادتر شود زیرا خیلی وحشت داشت از این که پادشاه اiran ممکن است از این تعویق غضبناک شده و در مراجعت حکم نماید سر او را از تن جدا کنند! خوشبختانه روز رفتن به حضور شاه انگلستان رسید و سفیر اiran خیلی مایل بود تمام آداب و رسوم تشریف را بداند. او تصور می‌نمود تشریف به حضور پادشاه انگلستان نیز مفصل از سفیر انگلستان به سوی تهران روانه شدند.

۱۱. تاریخ التواریخ در ضمن وقایع سال ۱۲۶. ق (دویست

تمسخر بگیرد. مثلاً در مورد ورود به انگلیس می‌نویسد: «وقتی که سفیر فوق العاده اiran به خاک انگلستان رسید در شهر پلایموث (Plymouth) در مهمناخانه سیار خوبی برای او منزل تهیه نموده بودند. سفیر اiran این قبیل محل‌های را عموماً کاروانسرا نامید اتاق سفیر با آینه‌های قدی که در اiran خیلی شان دارد مزین بود. سفیر می‌گفت این منزل شایسته پادشاهان می‌باشد در هنگام شام خودن از زیادی بشقابیها در حیرت بود صاحب میهمانخانه تصویر نموده بود که باید برای اهالی شرق رختخواب بسیار گرم تهیه نمود و باید این جهت تخت خواب سفیر اiran را توانسته بودند با پتوهای زیاد و گلفت درست کردند. سفیر بیچاره از شدت گرما توانسته بود بخوابید. ناچار نیمه شب از رختخواب برخاسته در اتاق‌ها گردش می‌نمود. چند نفر از مستخدمین میهمانخانه هم در دنبال او ولى نمی‌دانستند منظور وزیر مختار اiran چیست و شب را بهاین ترتیب به صیغه رسانده بود.

صبح رسانده بود. صبح یک کالسکه که کرایه شد که همراهان سفیر اiran را به لندن برساند. چهارنفر از نوکرهای اوردن آن. جای گرفتند. در صورتی که این کالسکه برای شش نفر جای داشت و راضی نشند بیش از چهارنفر در آن سوار شوند. اینها همه با اسلحه‌ای خودشان مسلح شده و هر کدام یک تفنگ هم در دست گرفته بودند. مثل این بود که می‌خواهند از یک محل خطرناکی عبور کنند و هرچه به ایشان گفته شد که همه‌جا امن و آرام است باور نکردند. کالسکهای که برای وزیر مختار اiran تهیه شده بود. خیلی آرسته و مجلل بود به طوری که سفیر بسیار خوشحال شد و از سرعت سیر آن تعجب می‌نمود. در دو منزلی لندن دو نفر از اعضاء وزارت امور خارجه به استقبال آمدند تبریک ورود گفتند ولی می‌نمود در اینجا هم مثل اiran باید یکی از معروفترین محل با جمع کثیری از سکنه به استقبال بیاند ولی هرچه به او تذکر داده شد که رسم اینجا آن طور نیست باور نمی‌کرد و تصور می‌نمود این یک نوع بی‌اعتنایی نسبت به او می‌باشد و پیش از بود که توضیحات من بیشتر او را مغموم می‌کرد. پس دستور داد شیشه‌های کالسکه را بالا کشیدند که کسی متوجه او نشود و از این طرز ورود خیلی شکایت می‌کرد و می‌گفت: این ترتیب ورود سفیر اiran باید یکی از سکنه به استقبال بیاند ولی هرچه به او تذکر شایسته دارد تا به ورود سفیر اiran سفیر اiran در ضمن شکایت‌های خود از پذیرایی و استقبالی که از سفیر انگلیس در اiran به عمل آمد بود صحبت می‌کرد و متأثر بود از اینکه خودش هم فعلاً سفیر اiran است و او را باین بی‌اعتنایی وارد می‌کنند بالآخره با اوقات تلخی وارد لندن شد. در لندن محل عالی و مجللی برای او تهیه شده بود. آن روز و صبح بعد پذیرایی کاملی از او به عمل آمد. با وجود این هنوز سفیر اiran از شکایت خود دست برداشته بود و مکرر از طرز ورود خود شکایت داشت اولین مقصود سفیر اiran این بود که مکتوب پادشاه اiran را به پادشاه انگلستان برساند و می‌گفت: اگر این تشریفات عقب افتاد. یک نوع عدم توجه را نشان خواهد داد. متناسبانه برای چند روزه ایران در کسات شاه تشریف او به تعویق افتاد و این امر باعث شد که اوقات تلخی سفیر اiran زیادتر شود زیرا خیلی وحشت داشت از این که پادشاه اiran ممکن است از این تعویق غضبناک شده و در مراجعت حکم نماید سر او را از تن جدا کنند! خوشبختانه روز رفتن به حضور شاه انگلستان رسید و سفیر اiran خیلی مایل بود تمام آداب و رسوم تشریف را بداند. او تصور می‌نمود تشریف به حضور پادشاه انگلستان نیز مفصل از سفیر انگلستان به سوی تهران روانه شدند.

۱۲. تاریخ التواریخ در ضمن وقایع سال ۱۲۶. ق (دویست

ساعت هشت در تبریز بودم.<sup>۱۵</sup> امپراتوری عثمانی که عنوان خلافت اسلامی را داشت، نمی‌توانست با ایران شیعه مناسبات مطلوب داشته باشد و یکی از اختلافات موجود بر سر مراکز شیعه عراق بود؛ چون حکومی که از جانب عثمانی برای مراکز شیعه عراق تعیین می‌شدند، رفتار نامناسبی باشیعیان داشتند در زمان مورد بحث، اختلاف بین ایران و عثمانی، میانماضایی مربوط به عبدالله پاشا والی بغداد و عبدالرحمن پاشا حاکم سلیمانیه بود؛ به این معناکه ایران از عبدالرحمن پاشا حاکمیت می‌کرد و سعی در حفظ او داشت و عثمانیها عبدالله پاشا والی بغداد را تحریک می‌کردند که به سلیمانیه دست اندازی کند.

۱۶. این موضوع در ارتباط با جنگهای اول ایران و روسیه است و چون با روابط ایران و انگلیس ارتباط مستقیم ندارد از آن صرفظیر می‌کنیم. فقط باید اضافه نماییم که وزیر مختار انگلیس با همان دیدی که انگلیسیها در میانجیگری داشتند وارد قضیه شد. از آنچه موریر در کتاب خود درباره ملاقات شاهزاده عباس میرزا و وزیر مختار انگلیس می‌نویسد، چنین برمی‌آید که عباس میرزا سعی می‌کرده اطلاعاتی را درباره وضع قشون و ترتیبات نظامی خود به وزیر مختار ارائه دهد تا در ازای آن اطلاعاتی نیز از او بگیرد. اما هرچه اطلاعات می‌دهد، چیزی از طرف مقابل دریافت نمی‌کند. موریر همچنین جریان ملاقات نمایندگان ایران و روس را که خود نیز در آن دخالت داشته و به نتیجه‌های نرسیده شرح می‌دهد. محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی، از سفرنامه موریر که آن را بدقت خوانده. یاد می‌کند. مخصوصاً از جلد دوم آن و می‌گوید: «اگر کسی جلد دوم سفرنامه موریر را که خود یکی از بازیگران مهم سیاست اولیه انگلیس در ایران بود مطالعه کند. خواهد دید که وی تا چه اندازه نظرهای بد و عقاید سوء نسبت به ایران داشته است. نگارنده نیز نظر محمود محمود را کاملاً تایید می‌کند.

۱۷. مولف کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در این خصوص می‌نویسد: «خواهی نخواهی معاهده گلستان به اصرار سرگور اوزلی و احتیاج دولت روس به ایران تحمل شد. پادشاه ایران خود را برای مبارزه با روسها حاضر نموده بود تا شاید بتواند اراضی از دست رفته را به دست آورد و لی از آن طرف انگلیسیها مایل بودند خیال روسها راحت باشد تا بتوانند خودشان را برای چنگ با ناپلئون حاضر کنند. به همین نظر بود که به دولت ایران وعده صریح دادند که بعد از عقد معاهده گلستان، دولت ایران یک نفر سفیر فوق العاده به دربار امپراتور روس روانه خواهد کرد و سرگور اوزلی هم با فرماننفرمای کل قفقاز واسطه خواهند شد که امپراتور روس اراضی و شهرهای ایران را مسترد دارد. روی همین قول وقرار بود که اولیای امور ایران اراضی شدند به این عهدنامه تن دردهند. سرگور اوزلی مستجاز از پنج سال در ایران بود. در این مدت اکثر بلاد ایران را گردش کرد و با اشخاص معروف و متنفذ آن آیام آشنا شد و غالب اوقات طرف شور و مشورت پادشاه ایران واقع می‌گردید. از اسرار نهانی عباس میرزا، نایب السلطنه، باخبر شده بود و به دربار فتحعلی‌شاه آشنازی کامل پیدا کرده بود و ایران را آن طوری که مطالعه کرده بود به اولیای انگلستان معرفی نمود.» لرد کرزن در جلد اول کتاب خود راجع به اوضاع آن زمان ایران می‌نویسد: «در این موقع نظریات سه نفر از مأموران سیاسی انگلستان دخالت تامی در سیاست انگلیس نسبت به ایران داشتند: یکی سرگور اوزلی، دیگری جیمز موریر و سومی فریزر بود.

جاده خود نگاه می‌کردم اول کسی را که دیدم خود نایب‌السلطنه بود که سواره ایستاده و داشت حرکت می‌نمود در صورتی که همراهان او تازه از خواب بیدار می‌شدند. عباس میرزا طرف ظهر از شکارگاه مراجعت نمود. عباس میرزا همینکه از اسب پیاده شد. دو طرف میوه برای من فرستاد و کمی بعد مرا احضار نمود. در مقابل شاهزاده روى نمد قرار گرفتم. از نامه‌ای که حامل بود سوال نمود. فوری کاغذ را راهه دادم. یکی از آنها سواد [نسخه] عهدنامه روسی و عثمانی بود که اخیراً در بخارست منعقد شده بود و معلوم بود برای شاهزاده اهمیت دارد. بعد روکرد به حیدرعلی خان که از محارم بود و تنها کسی که در آنجا حضور داشت و اشاره نمود از چادر خارج شود و بعد از اشاره کرد نزدیکتر بروم. دریاب عهدنامه روس و عثمانی مطالبی گفت که می‌خواست آگاهی خودش را برساند. شاهزاده در خواندن کاغذ گوردون هم دقت مخصوص بکار برد. بعد من سکوت را سکسته اظهار نمود: گوردون عنقریب از تفليس مراجعت خواهد نمود و از نژار روس اجازه گرفته از راه فرباغ. گنجه و شیشه مراجعت کند که بتواند متصفات و قوای روسها را خوب تماشا کند. شاهزاده فوری جواب داد و گفت: «به...! من آنها را خوب می‌شناسم». روس‌ها گوردون را گول خواهند زد و هر روز یک عده نظامی را بالباس‌های تازه از جلوی او دفیله [ازره] خواهند داد که ما قشون زیاد داریم. شاهزاده حرف خود را در این جاقطع کرد و قدری به فکر رفت و بعد رو کرد به من و اظهار نمود: «که برای اول شب جواب نامه وزیر مختار انگلیس را خواهد نوشت و اول شب اطلاع خواهیم داد که دوم ربته بیش من بیاید. بعد صحبتیان متفرقه بیش آمد. من گفتم: از دیدار توپخانه در اوجان فوق العاده امیدوار شدم چون که درست مطابق توپخانه انگلستان بود. شاهزاده از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شد و چشمهای او در خشیدن گرفت. گفت: بلى میرزا ابوالحسن خان هم همین مطلب را به من اظهار نمود و گفت و قتی که توپخانه ایران را دیدم تصور نمودم که بار دیگر خود را در انگلستان مشاهده می‌کنم. او به من اطمینان داد توپخانه ما نانند توپخانه انگلستان است. بیچاره شاهزاده اگر توپخانه انگلستان را به چشم خود دیده بود معلوم بود که در افکار او چه انقلابی تولید می‌شد و نتیجه آن برای ایران تا چه اندازه مفید می‌شد...». (کتاب موریر بسیار آموزنده است و برای شناخت انتگریها و همچنین سلاطین و شاهزاده‌های ایران بسیار مفید است و به همین جهت قسمتهایی را که واسطه کاری کرده بود آوردم)

و در ادامه می‌نویسد: «شاهزاده مرا مرخص نمود. پس از آن برای من میوه و شربتهاي گوناگون فرستاد که تمام [آنها] در کاسدهای چینی مرغوب بود و روی آنها شالهای کشمیری انداخته بودند و در روی سینهای نقره قرار داشت. من به عادت ایرانیان شاهزاده را دعا نمودم و به فراشها انعام دادم. در نیمه شب شاهزاده عباس میرزا، فراش مخصوص خود را با قافلوسهاي بزرگ دنیا من فرستاد و مرا احضار نمود. وقتی به حضور شاهزاده رسیدم، در همان محلی که روز اول او را دیده بودم نشسته بود و در مقابل او فقط دو دانه شمع می‌سوخت. بعد به من اشاره نمود [که] در یک ذرع فاصله بنشینم و خیلی به شاهزاده نزدیک بودم. بعد گفت کتابچه یادداشت خود را دریابویم. شاهزاده مطالب را گفت و من در کتابچه خود یادداشت کردم و آنچه که باید در جواب وزیر مختار نوشته شود نوشتم بعد مرا مخصوص نمود. من فوری مراجعت نمودم و صبح روز دیگر.

به طرف شاه گرفت. شاه اشاره کرد در نزدیک او بگذارد و در همانجا که شاه اشاره نموده بود پاکت رازمیں گذاشت. بعد انگلستان حامل بود. پس از ادای عبارت مناسبی، تقدیم شاه در جواب اشاره به مکتوب پادشاه انگلیس نموده کرد. شاه در جواب اشاره به مکتوب پادشاه انگلیس نموده گفت: این مراسله برای من بهتر از یک کوه الماس است. بعد شاه اشاره نمود سفیر پیشین سفیر نشست صحبت شروع شد. شاه با لحن مخصوص از ملت انگلیس تعریف نموده اظهار کرد: فوق العاده آن ملت در نظر شاه محترم است. در این موقع سفیر انگلیس فرست پیدا کرده از میرزا ابوالحسن خان شیرازی تعریف نمود. شاه او را احضار کرد. فوراً حاضر شده، کنار حوض ایستاد. شاه او را کرد. گفت: آفرین! آفرین ابوالحسن تو روی مردانه بخواهیم کرد. سفید کردی من هم روی تو را سفید خواهیم کرد. تو از نجیب‌ترین خلواه‌های مملکت من هستی. به حول الهی من تو را به مقامهای بلند اجداد تو خواهیم رسانید. در این موقع ابوالحسن خان به خاک افتاد به طوری که پیشانی او به خاک می‌رسید. شاه ایران چندی بعد نماینده مختار دولت انجلیس را رسماً به حضور پذیرفت. این بار شاه با تمام جواهرات خود در روی تخت سلطنتی جلوس نموده بود و تاج مخصوص شاهنشاهی را بر سر داشت که تمام آن دانمنشان و به جواهر نفیس آراسته شده و عبارت «نصر من الله و فتح قریب» در آن نقش شده و بازوبندهای الماس و دانمنشان خود را در بازو داشت و حضور فن سفیر پادشاه انجلستان تقریباً مانند ساقی بود. چند روز بعد خانم سفیر انجلستان به دیدن بانوی حرم رفت که مقصود ملکه ایران باشد و یک قلب عکس ملکه انجلستان را که با الماس‌های ذیقیمت دانه‌شان شده بود و برای ملکه ایران هدیه آورده بود تقدیم نمود. بعد دیدویازدید اعیان و اشراف شروع شد. صدراعظم ایران اکراه داشت از اینکه اول او به دیدن صدراعظم ایران برود و سفیر هم حاضر نبود اول او به دیدن صدراعظم ایران رفته باشد. در هر حال امین‌الدوله چنان صلاح دید که هر دو را به منزل خود دعوت نموده و دیدویازدید ایشان در منزل او واقع شود و همین طور هم عمل نمود.

۱۳. موریر عباس میرزا را آمیزی جدی و وطن خواه معرفی می‌کند و می‌گوید: «این آدم دلایل صفات پسندیده و افکاری عالی می‌باشد.» و اضافه می‌نماید: «کمتر کسی را به آراسنگی او مشاهده کرده‌ام. در لباس سیار ساده و با دیگرگان فرقی ندارد. مثل استکندر کبیر دلایل حشمت می‌باشد. عشق سرشاری به مطالعه کتب و کسب اطلاعات دارد. مخصوصاً تاریخ کشور خود را خوب می‌داند. شاهنشاه را بسیار دوست دارد. همیشه آراماطلهه می‌کند.»

۱۴. موریر در این خصوص می‌نویسد: «صبح زود از تبریز حرکت نمودیم. ساعت ده وارد صوفیان شدیم در آنجا پیاده شدم که قدری استراحت نمایم. در خله کددخا، فرش گستردند و قدری استراحت نمودم سپس حرکت کردم. نیم ساعت بعد وارد اردوگاه عباس میرزا نائب‌السلطنه شدم و در روشنایی مهتاب چادرهای اردوگاه حکم‌فرما بود از میان چادرهای سفید مانند برق عبور می‌کردیم. بدون اینکه کسی از ورود ما مطلع شود و یا اینکه از امر احوال کنند چه مقصودی داریم. در این میان اتفاقاً به چادر مستر کامبل (Campbell) جراح عباس میرزا برخوردم. در آنجا پیاده شده تا صبح در آن محل توقف نمودم صبح خیلی زود بود که مستر کامبل از طرف شاهزاده احضار شد که برای رفتن به شکار همراه شاهزاده باشد. من در اردوگاه خود صدای های و هوی اردو را خوب می‌شنیدم که برای رفتن به شکار امده می‌شدند. از

